

روز جمعه، بن به خانه‌ی دوستش
امیررفت تا با هم بازی کنند.



امیربهترین کامیونش
را شکسته بود.
او گفت: «ناراحتم!»



بن دلش می خواست به امیر کمک کند.
کمکش کرد که کامیونش را تعمیر کند.



امیر خیلی خوشحال شد.



عصر، بن رفت تا با تام و
لوسی فوتبال بازی کند.

